



## حرکت عظیم امام حسین (ع)

مصاحبه لسان یا استاد رجبی دوانی  
پیرامون تحلیل قیام سیدالشهداء (ع)



نشریه تخصصی بصیرت و سیاست  
بسیج مدرسه علمیه حضرت بقیة الله  
شماره هفتم • تیر ماه ۱۴۰۳

بصیرت سیاسی:

لیک ملت به امام امت  
صابر محمدی

اندیشه سیاسی:

عدالت در اندیشه سیاسی اسلام  
سید حسین جعفری نسب

تاریخ سیاسی:

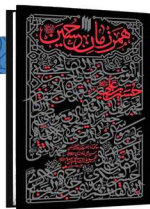
امام خمینی (ره) و تبیین  
خطوط فکری انقلاب مشروطه

گریز:

مظهر شعارهای انقلاب  
گریزی بر ویژگی‌های شهیدرئیس  
در بیان رهبر انقلاب

بی بدیل:

معرفی کتاب  
همرزمان حسین (ع)  
رهبر معظم انقلاب



# آفتاب در مصاف

ویژه نامه ایام قیام و شهادت پیشوای آزادگان عالم اباعبدالله الحسین (ع)



## چراغ راه شیعه

فلسفه قیام امام حسین (ع) در بیان رهبر معظم انقلاب اسلامی

## عاشورا و قدرت ادراکی جامعه

مروری بر جریان حق و باطل در طول تاریخ بشر



نشریه تخصصی بصیرت و سیاست  
بسیج مدرسه علمیه حضرت بقیة الله علیه السلام  
شماره هفتم • تیر ماه ۱۴۰۳

صاحب امتیاز: بسیج مدرسه علمیه  
حضرت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه)  
مدیر مسئول: مجتبی ناصری  
سر دبیر: مبین سپهوندی  
طراح و گرافیک: محمد علی تقی پور  
هیئت تحریریه: سید محمد مهدی  
حسینی، محمد مهدی شاه نظری،  
محمد مهدی توکلی، علی داوودی  
هدیه نشریه: ۵۰۰۰ تومان  
۵۸۵۹-۳۹۵۹-۰۹۳۶-۰۸۳۷۰-۱  
به نام: مدرسه علمیه حضرت بقیة الله (عج)

@ b a s i j \_ m e b q



## فهرست مطالب

### ویژه نامه

۴..... «آفتاب در مصاف»

۱۵..... «چراغ راه شیعه»

۲۵..... «عاشورا و قدرت ادراکی جامعه»

### بصیرت سیاسی

۲۷..... لبیک ملت به امام امت

### اندیشه سیاسی

۲۹..... عدالت در اندیشه سیاسی اسلام

### تاریخ سیاسی

۳۱..... امام خمینی (ره) و تبیین خطوط فکری انقلاب مشروطه

### گریز

۳۴..... مظهر شعارهای انقلاب

### بی بدیل

۳۸..... معرفی کتاب هم‌زمان حسین (ع) رهبر معظم انقلاب

## سرمقاله:

تلاطم حوادث، انسان سرگردان قرن ۲۱ را بالا و پایین می‌برد و چالش‌های متمدنی مادی و معنوی، کلاف سردرگم حیاتش را پیچیده‌تر می‌کند. انسانی که امانتدار دین حنیف و *فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا* بود، به اسیر حقیری میان آهن و بتن تبدیل شده و در جستجوی آزادی حقیقی و وطن گمشده خود لحظه شماری می‌کند. نجات از این شعله‌های سرد و حیوانی، و رسیدن به آغوش گرم و انسانی آزادی معنوی، تنها با پناه جانانه و تمسک فکری، قلبی و عملی به دژ محکم ولایت حاصل می‌شود و این همان راه گمشده بشریت است. ولایت همان نقشه محکم و هنرمندانه‌ای است که خالق هستی، برای جامعه ایده‌آل انسانی و حیات طیبه طراحی کرده که با رسیدن به آن جهانی پر از عدل و آزادی و انسانیت بسازد و از تیرگی‌های جهل و ظلم و حیوانیت دور شود. این مسیر دشوار اما

مبارک، مستلزم همراهی و به هم پیوستگی آحاد مومنین با یکدیگر و تبعیت فکری و قلبی و عملی از مقام شامخ ولی خداست که در نوک پیکان این حرکت مبارک قرار گرفته و راهبری امت را در دست دارد. نوشتار لسان به همت طلاب بسیجی مدرسه علمیه بقیه‌الله (عج) جان و حیات می‌گیرد و فرصتی است تا از سرچشمه ناب اندیشه پیر و مرادمان، مشق عشق کنیم و به ریسمان گفتمان انقلاب اسلامی و اندیشه ناب آن تمسک جویم و بصیرت و بینش سیاسی خود در عالم طلبگی را ارتقاء بخشیم. *الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.* به لطف خدا و حمایت مخاطبین فرهیخته و محترم، هفتمین شماره نشریه بصیرتی سیاسی لسان، ویژه نامه ایام شهادت سرور و سالار شهیدان، اباعبدالله الحسین (ع) منتشر می‌گردد. مبین سپهوندی

بخش‌های ویژه‌نامه:

### ■ حرکت عظیم امام حسین (ع)

مصاحبه لسان با استاد رجبی دوانی پیرامون تحلیل قیام سیدالشهداء (ع)

### ■ چراغ راه شیعه

فلسفه قیام امام حسین (ع) در بیان رهبر معظم انقلاب اسلامی

### ■ عاشورا و قدرت ادراکی جامعه

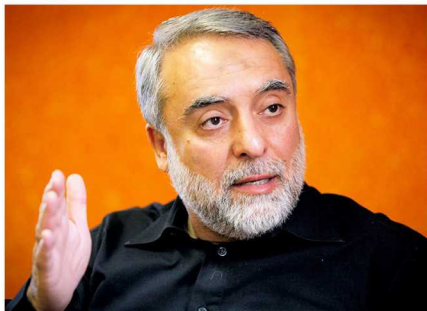
مروری بر جریان حق و باطل در طول تاریخ بشر

مدینه شروع کردند. حضرت از همان زمانی که فهمید یزید بر سر کار آمده قیام خود را آغاز کرد و حتی اگر یزید امام را ملزم به بیعت نمی‌کردند و حضرت را تهدید به گردن زدن نمی‌کردند و کاری با امام نداشتند. امام با یزید کار داشتند، حضرت نباید اجازه می‌دادند که چنین منکری دین و دنیای مردم را به باد بدهد. در راستای همین قیام حضرت به مکه آمدند که صدایشان بیشتر شنیده شود چراکه نزدیک موسم حج بود و مردم از اقصی نقاط جهان به حج می‌آمدند. در زمانی که حضرت در مکه بودند مردم کوفه خبردار شدند که امام حاضر به بیعت با یزید نشده و قیام کرده‌اند. وقتی کوفیان امام را دعوت کردند و گفتند به سوی ما بیایم ما با مال جان خودمان از شما دفاع خواهیم کرد تا از این حاکمیت فاسد بیرون بیاوریم امام تکلیف تازه‌ای پیدا کردند. امام تکلیف ثانوی پیدا

ویژه‌نامه:

## آفتاب در مصاف

ویژه‌نامه ایام قیام و شهادت پیشوای آزادگان عالم اباعبدالله الحسین (ع)



## مصاحبه لسان با استاد رجبی دوانی

لسان: لطفاً تحلیل خودتان را از قیام اباعبدالله الحسین (ع) بر اساس اندیشه‌های رهبر معظم انقلاب اسلامی بیان فرمایید.

استاد رجبی دوانی: امام حسین علیه السلام در مرحله اول وظیفه شون بر خورد با بزرگترین منکری بود که داشت دنیا و آخرت جامعه را نابود می‌کرد و آن هم به حکومت رسیدن یزید. چون خلاف و منکر شرعی و منکر عرفی و اخلاقی بود و امام حسین باید مقابل آن منکر می‌ایستاد حتی اگر هیچ کس را هم نداشت و یآوری هم نداشت. امام، قیام خود را از همان



کردند و آن هم بزرگترین معروف دنیا به تعبیر مقام معظم رهبری یعنی ایجاد حکومت علوی و حکومت اهل بیت؛ و لذا با دعوت مردم کوفه از امام حسین تکلیف جدیدی برای امام حسین ایجاد می شود ولی متأسفانه با عدم همراهیشان تا آخر و خیانتی که رخ داد این مهم عملی نشد ولی امام حسین علیه السلام نهی از منکر خودشان را انجام دادند و بعد نهی از منکر قیام امام انجام شد و آن وجود مقدس تکلیف خود را انجام داد ولی تشکیل حکومت محقق نشد. یزید لعنة الله به حاکم مدینه ولید بن عتبه پسر عمویش نوشت که حسین را احضار کن و برای من بیعت بگیر و اگر بیعت نکرد گردن او را بزن و سرش را برای من بفرست این عامل قیام امام حسین نبود. یعنی اگر یزید کاری به کار امام حسین نداشت و ایشان را ملزم به بیعت نمی کرد باید امام حسین مقابل او می ایستاد چون حکومت او هم خلاف شرع است و هم خلاف عرف و هم خلاف اخلاق است و امام باید بایستد بنابراین قیام امام ربطی به آن قضیه ندارد از طرفی می گویند چون کوفیان از امام (ع) دعوت کردند امام حسین به این دلیل قیام کرده یعنی اگر مردم کوفه دعوت نمی کردند امام حسین هم قیامی نمی کرد. این هم نیست

چه کوفیان دعوت می کردند چه نمی کردند امام حسین باز قیام می کرد حتی اگر امام هفتاد و دو تن را هم نداشت باز می ایستاد چون تکلیف این است تکلیف همان حدیث پیغمبر (ص) است. امام (ع) نیز خطاب به حر می فرماید تکلیف همگانی است هر کس حاکم جائری را ببیند که بر مسلمانان مستولی شده عهد و پیمان الهی را شکسته است و ظلم و ستم پیشه کرده و حرام های خدا را حلال کرد اگر با قول و فعل در برابرش نایستد بر خداست که او را همراه با حاکم جائر در آتش جهنم بیندازد و همه در این رابطه وظیفه دارند. منتهی اینجا امام حسین شجاعت ایستادن را دارد بنابراین تصور نشود که اگر یزید امام را ملزم به بیعت نکرده بود و یا اگر کوفیان دعوت نکرده بودند امام قیام نمی کرد. حر به امام می فرماید برای چی به عراق آمدی؟ امام می فرماید این نامه های مردم کوفه است که نوشتند که ما پیشوایی نداریم و تو به سوی ما بیا و ما را در این راه هدایت کن ما تعهد یاری تو را می دهیم می فرماید اگر این مردم آنگونه که در نامه هایشان نوشتند نیستند یا از این نظر برگشتند من از همین راهی که آمدم باز می گردم و به مدینه می روم نه اینکه هدفم را رها می کنم بلکه در مدینه یا مکه می

فرماید اگر واقعاً اینها از نظرشان برگشتند من باز می‌گردم اما نه اینکه هدفم رارها کنم بلکه یک تنه می‌ایستم و همان هم شد و امام با همان افراد اندکی که داشتند ایستادند. لذا معنایش این نیست که امام از قیام و ایستادن در برابر یزید منصرف می‌شوند این نیست که چون کوفیان دعوت کردند امام قیام کرده اند خیر امام باید بایستد تکلیف اصلی امام علیه السلام ایستادن و لویک تنه در برابر وضع موجود است به قول یا فعل. امام باید روشنگری کند و به مردم بصیرت بدهد و بگوید هم خودتان دارید به شقاوت دچار می‌شوید و هم دین دار دانا بود می‌شود. در این زمان کوفیان دعوت کردند و گفتند که ما مثل تو فکر می‌کنیم و ما هم می‌خواهیم بایستیم مسلمان عقل سلیم حکم می‌کند وقتی که هزاران نامه می‌آید و بیش از ۱۸ هزار نفر در مرحله اول با مسلم بیعت می‌کنند و ثبت نام می‌کنند به جای اینکه امام بخواهند یک تنه بایستند به سوی کسانی که مثل او فکر می‌کنند برود و آنها را رهبری کند و در مقابل بدترین منکر که حاکمیت طاغوت است بایستند و مهمترین معروف را که حکومت اهل بیت (ع) است اقامه کند. در ابتدا ایستادن مقابل این وضع مد نظر آقا بود اما وقتی کوفیان امام را دعوت

ایستم کما اینکه وقتی امام (ع) از مدینه خارج شد در مکه هم حاضر به بیعت نشد و ایستاد. منتهی دو عامل باعث شد تا امام از مکه خارج شوند، یکی اینکه یزید لعنه الله به حاکم جدید مکه گفته بود تا در موسم حج امام را غافلگیر کند و ایشان را ترور کند. امام این موضوع را فهمیدند و نمی‌خواستند حرمت حرم شکسته شود دوم اینکه مردم کوفه هم نامه نوشتند و گفتند که ما آماده یاری شما هستیم حالا امام به خاطر از بین رفتن حرمت مکه نمی‌خواهد در مکه بماند کجا برود وقتی کوفه آماده است می‌رود سمت کوفه حالا که کوفیان نمی‌خواهند می‌فرماید بر می‌گردم به مدینه. ینها می‌خواستند مانع ورود امام به کوفه شوند که شدند امام در حقیقت با حرکت کردن به سمت کوفه حجت را بر مردم تمام کردند تا بعد نتوانند بگویند که اگر امام آمده بود به کوفه ما او را یاری می‌کردیم لذا امام با اینکه خبر گرفته است که مسلم و هانی و قیس به شهادت رسیدند ولی به راهش ادامه می‌دهد تا فردا نگویند حساب امام حسین (ع) با اینها فرق می‌کرد و اگر خودش می‌آمد ما قطعاً به یاری اش بر می‌خواستیم. لذا امام احساس تکلیف می‌کند تا به خاطر عهدی که با کوفیان دارد به طرف آنها برود لذا اینجاست که به حر می



کردند و با ایشان بیعت کردند برای امام حسین تکلیف دوم ایجاد شد و آن تشکیل حکومت بود و اگر شرایط فراهم نمی‌شد لزومی نداشت که امام حکومت تشکیل دهند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز هر جابدعتی می‌دیدمی ایستاد اما دیگر ایشان ادعای حکومت نداشت چون مردم به سوی او نیامدند ایشان دیگر تکلیفی نداشت، منتهی مردم بعد از قتل و هلاکت عثمان به ایشان روی آوردند و اصرار کردند که رهبری را به دست بگیرد آن زمان بود که برای امام تکلیفی ایجاد شد عیناً اینجا نیز برای امام حسین (ع) این تکلیف ایجاد شد منتهی آنجا حضرت موفق شد حکومت تشکیل بدهد چون مردم پای کار آمدند اگرچه بعداً امیرالمؤمنین را به درستی یاری نکردند اما اینجا اینها جازند و با حکومت نظامی که عبیدالله ایجاد کرد از کوفه بیرون نیامدند و متأسفانه تشکیل حکومت محقق نشد. در زمان پیامبر (ص) جامعه در اثر تعالیم ایشان متحول شده بود و از یک جامعه جاهلی با ارزش‌های بسیار منفی و ضد فطری در حقیقت بیرون آمده بود اما هنوز جامعه، جامعه‌ی مطلوب اسلامی نبود و هنوز رگه‌هایی از ارزش‌های جاهلیت در مردم وجود داشت پیغمبر تلاش فراوانی کرده بود اما هنوز جامعه

تمامی آن آرمان‌ها را محقق نکرده بود و همچنان تعصب‌های کوری وجود داشت. در جامعه عربی خواص عبارت بودند از شیوخ قبائل و کسانی که از ارزش‌هایی مثل شجاعت و سخاوت و خطیب بودن، خوب حرف زدن برخوردارند و سن و سال بیشتری هم داشته باشند و اینها در زمان رسول اکرم (ص) معیار بود پیغمبر آمد این معیارها را به هم بزند. مسلمان هر جامعه‌ای نیاز به نخبگانی دارد که توده‌ها را خط دهند و مردم به نخبگان جامعه احترام می‌گذارند اما چه معیارهایی باید این نخبگان داشته باشند؟ اسلام آمد آن معیارهای جاهلی را عوض کند و معیارهای ارزشی بر مبنای تعالیم دینی را حاکم کند پیغمبر آمده بود معیار ایمان و تقوا و اخلاص و ایثار و صداقت را اصل قرار بدهد که اگر کسانی این معیار را داشتند باید مردم از آنها تبعیت کنند و از آنها خط بگیرند نه اینکه کسی در یک جنگی توانسته ۳۰ نفر را بکشد یا پول زیادی دارد و یا دست دهنده دارد اینها مسلمان معیار نخبگان جامعه اسلامی نیست. با معیارهای پیامبر (ص) سلمان، مقداد، عمار و ابوذر خواص می‌شوند در صورتی که این چهار نفر با معیارهای عربی هیچ نیستند سلمان که اصلاً عجم است و تازه



اینها هستند که دور امیرالمؤمنین باقی می ماندند ولی مردم مثل دوره جاهلیت دوباره برگشتند به حرف شنوی از همان سران قبائل و شیوخ. اصلاً سقیفه را چه کسانی تشکیل دادند همان سران قبائل و شیوخ لذا امثال سلمان یا از خود انصار مثل ابن تیهان مثل خزیمه بن ثابت، سهل ابن حنیف، برادرش عثمان بن حنیف و اینها در سقیفه جایی ندارند چون اینها خواص با معیارهای اسلامی هستند اما در سقیفه خواص با معیارهای جاهلی جمع شده اند و بحث جانشینی پیغمبر را مطرح می کنند و این است که یک بازگشت متأسفانه سریعی به ارزش های جاهلی به رغم مسلمانانی که در جامعه حضور داشتند و به رغم نپرستیدن بت و به ظاهر پرستیدن خدا صورت می گیرد و دوباره جامعه اسلامی به همان حال و هوای جاهلیت برمیگردد. در زمان خلفای دوم و سوم وقتی فتوحات در ایران و روم و شمال آفریقا پدید می آید این فتوحات با تحریک خلفا به جای اینکه انگیزه های الهی در آن اصل قرار بگیرد انگیزه های مادی اصل می شود به طوری که در زمان پیغمبر وقتی مردم به جهاد می رفتند آیه قرآن است که هدفشان برای نیل به احدی الحسنین بود یعنی هدف از جهاد یکی از این دو نیکی است یا پیروزی اسلام و یا شهادت در راه خدا اما عمر بن

برده هم بوده و لذا پیغمبر به خاطر اینکه این معیارها را به هم بزند فرمودند سلمان منا اهل البیت یا عمار با آن معیارهای جاهلی شهروند درجه دو به حساب می آید اما پیغمبر او را معیار تشخیص حق و باطل قرار می دهد و می فرماید هر جبهه ای که عمار در آن قرار دارد حق آن طرف است. ابوذر کل قبیله اش جایگاهی ندارد چه برسد به یک نفر که از غفار آمده است و حالا در مدینه ساکن شده اصلاً چنین فردی اعتباری ندارد منتهی به خاطر صداقتی که دارد پیغمبر می فرماید آسمان سایه نیفکنده و زمین گسترده نشده زیر پای راستگوتر از ابوذر. یعنی او معیار صداقت کامل و خالصانه اش، معیار است. بنا بود اگر امیرالمؤمنین (ع) جای پیغمبر را بگیرد و کار ناتمام یعنی نهادینه شدن کامل ارزش های اسلامی در جامعه توسط امیرالمؤمنین ادامه پیدا کند. پیغمبر این ارزش ها را آورد و برای آن نیز تلاش کرد و بخشی از راه رفت اما این امیرالمؤمنین (ع) بود که باید این راه را ادامه دهد، منتهی همان باقیمانده ارزش های جاهلی نگذاشت امیرالمؤمنین در جای پیغمبر قرار بگیرد لذا آن گام هایی که پیش رفته بود عقب نشست و یک ارتجاعی صورت گرفت لذا می بینید به سرعت ارزش های جاهلی بر می گردد دیگر سلمان و ابوذر به حساب نمی آیند و تنها



و مرگ با عزت و رضای خدا را می خواهید در مقابل معاویه بایستید اما اگر دنیا و باقی ماندن در دنیا را ترجیح می دهید پیشنهاد صلحش را می پذیریم، همه صدابر می آورند که دنیا دنیا. آیا مسلمان به این صراحت فریاد می کشد که من دنیا را به آخرت ترجیح می دهم ولی اینها آنقدر ارزش هایشان عوض شده که به صراحت هم حاضرند بگویند که دنیا و باقی ماندن در دنیا را ترجیح می دهیم. اگر بخواهیم ریشه اصلی تمام از قضایا را پیدا کنیم باید به موضوع ولایت بازگردیم. امیر المؤمنین چه چیزی داشت که باید راه پیغمبر را ادامه می داد. من معتقدم که مسلمانان حتی ولایت خود پیغمبر را قبول نکردند تا چه برسد به ولایت امیر المؤمنین چون لازمه ولایت اطاعت محض است و پیغمبر اطاعت نمی شد و بارها در برابر فرامین واجب اطاعه پیغمبر هم مردم ایستادند و خودسری کردند و حرف های پیغمبر را گوش ندادند به طوری که حضرت علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید به قدری اصحاب پیغمبر به ایشان دروغ ها بستند که حضرت به خطبه ایستاد و از آنها اعلام برائت و بیزاری کرد، امام خمینی در وصیت نامه خود بیان کرده اند که رسول الله (ص) در اثر نافرمانی ها و دروغ بستن های اصحاب پیغمبر به حضرت، بر حسب نقل آن وجود مقدس بارها بر فراز منبر آنها

خطاب احد الحسینین را گنج های پادشاهان ایران و زمین های مرغوب عراق می کند و می گوید تا کی اینجانشستید اینها در انتظار شما است. این به آن معنا است که کاملاً مردم ارزش هایشان عوض می شود لذا می بینید به اسم جهاد به جاهایی حمله می کنند تا برایشان صرفه مادی داشته باشد آفریقای سیاه کنارشان هست اما با آنجا کاری ندارند اما به شمال آفریقا و مصر که ثروتمند بوده و می گفتند انبار غله امپراتوری روم در آن جا قرار دارد می روند و آن جا را هم می گیرند اما زیر مصر که آفریقای سیاه و سودان هست وارد نمی شوند ولی تا مرز چین و تاهند می روند در حالی که آن موقع مردم آفریقا آمادگی داشتند که به سرعت زیر پرچم اسلام بروند و شاید دیگر هرگز این بدبختی هایی که بعداً استعمارگران به سرشان آوردند پیش نمی آمد اما اینها انگیزه نداشتند حتی بعداً آفریقایی ها به همین عرب های خائن به ظاهر مسلمان، اعتماد می کردند اما آنها را فریب می دادند و عاملی می شدند برای به بردگی کشاندنشان به طرف آمریکا و غرب. یعنی عرب ها این گونه خیانت می کردند و آفریقایی ها را تحویل غربی های دادند، معامله می کردند و می فروختند و این است که می گوئیم ارزش ها عوض شده بود و مردم مادی شده بودند. وقتی امام حسن علیه السلام می فرماید اگر عزت

بودند و می‌فرمود در این موقع بزرگی بنی هاشم دست دو فرد ذلیل عباس و عقیل بود که به نوعی هم طلقایاد کردند. مردی در بنی هاشم نیست که بخواهد ولایت را بفهمد و پای کار باشد جالب اینجاست و انسان مبهوت می‌ماند که در شعب ابی طالب بنی هاشم مسلمان و مشرکش به حمایت پیغمبر ایستادند حتی مشرکان بنی هاشم به خاطر هم قبیله بودن با پیامبر (ص) پیغمبر را رها نکردند اما اینجا همه آنها مسلمانند جز عباس و فرزندش فضل ابن عباس و پسر ابی لهب کسی جلونمی‌آید تازه اینها هم نه از باب این که پیامبر (ص) در غدیر امیر المؤمنین را وصی معرفی کرده است بلکه از این جهت که می‌خواهند خلافت از بنی هاشم بیرون نرود وارد ماجرا می‌شوند و این نیز باز هم عرق قومی است نه دینی. سقیفه را باید ریشه واقعه کربلا دانست به طوری که عموم مقاتل نقل کرده اند که در آن آه و ناله و نوحه ای که حضرت زینب سلام الله علیها در کنار پیکر مطهر امام حسین علیه السلام دارند می‌فرمایند پدر و مادرم به قربان کسی که روز دوشنبه مورد غارت و نهب قرار گرفت حال که واقعه عاشورا روز جمعه اتفاق افتاد پس چرا حضرت زینب دوشنبه را بیان میکنند. زیرا سقیفه روز دوشنبه اتفاق افتاده بود بنابراین حضرت زینب (س) ریشه کربلا

را نفرین کردند و نمونه‌ها هم زیاد است. یک نمونه‌اش در حدیبیه وقتی پیغمبر پیمان را امضاء می‌کند در مقابل پیغمبر می‌ایستند و می‌گویند که این کار باعث سرشکستگی ما شد و عمر بن خطاب خودش می‌گوید من چندین بار پیغمبر با انتقادهایی که کردم را آزردم و خیلی‌ها هم از او یاد گرفتند و در مقابل پیغمبر ایستادند. بنابراین ولایت اهل بیت علیهم السلام را جامعه از جمله خویشان خود پیغمبر نپذیرفته و درک نمی‌کردند و نکته مهم ایناست. از امام صادق (ع) سؤال می‌کنند بعد از رحلت پیغمبر بنی هاشم کجا بودند که امیر المؤمنین (ع) تنها ماند. بنی هاشم موقعی که پیغمبر دعوت خود را مطرح می‌کند حداقل ۴۰ مرد دارد (در آن یوم الانذار که پیغمبر فرمودند هر کس اول به من ایمان بیاورد برادر وصی و خلیفه‌ی بعد از من است) بالاخره بعد از ۲۳ سال اگر نگوییم تعداد بنی هاشم باید دو سه برابر شده باشد حداقل می‌توان گفت که به این تعداد ۴۰ نفر مرد باید در بنی هاشم باشد اما فقط اسم عباس و فضل ابن عباس فرزندش و یکی از فرزندان ابی لهب است و بقیه بنی هاشم اصلاً نیستند اینجا این سؤال مطرح می‌شوند که این‌ها کجایند؟ امام صادق (ع) جواب عجیبی می‌دهد می‌فرماید بنی هاشم دو مرد داشت جعفر و حمزه که اینها به شهادت رسیده



را در سقیفه می‌داند و معتقدند که اگر حادثه سقیفه پدید نیامده بود کربلا هم پیش نمی‌آید. یعنی اگر سقیفه پیش نمی‌آمد و امیر المؤمنین جای پیغمبر را گرفته بود راه اسلام راستین تداوم پیدا می‌کرد، اصلاً با ولایت امیر المؤمنین (ع) آنچه امام زمان (ع) می‌خواهد در آخر الزمان انجام دهد در همان آغاز صورت گرفته بود و اسلام جهان را فرا می‌گرفت. در آیه ولایت "انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاه و هم راکعون" یعنی صاحب ولایت بر شما خدا و پیغمبر است و امیر (ع) که در حال رکوع صدقه و زکات خود را می‌دهد و آیه بعد می‌فرماید و من یتولی الله ورسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون کسی که ولایت خدا پیغمبر و امیر المؤمنین علی را بپذیرد حزب الله محسوب می‌شود و خداوند فرموده حزب الله همیشه پیروز است اما حزب الله تشکیل نشد چون ولایت محقق نشد و ولایت حاکمیت پیدا نکرد. اگر امیر المؤمنین جای پیغمبر را گرفته بود هیچ کس مقابل اسلام نمی‌توانست قد علم کند چون حزب الله در پرتو ولایت شکل گرفته بود موضوع این نیست که نعوذ بالله امام زمان فضیلتی و توانایی دارد که علی علیه السلام ندارد بحث این نیست چون امام زمان حجت خداست خدا ایشان را ذخیره

کرد تا آنچه‌ای که به خاطر بی‌بصیرتی و جهل و عدم لیاقت مردم در زمان یازده امام پیشین محقق نشد زمان آخری محقق شود. اگر بعد از پیغمبر امیر المؤمنین جای آن بزرگوار را گرفته بود حالا نمی‌گوییم قطعاً زمان امیر المؤمنین اما چه بسا در زمان امام حسن و امام حسین علیه‌السلام دنیا آزاد شده بود و آن پیشرفت‌ها و آن عدالت عالیه و آن همه نعمت‌هایی که خدا وعده داده که در زمان امام زمان علیه‌السلام در اختیار بشر قرار می‌دهد، همان موقع در اختیار انسان‌ها قرار می‌داد و دیگر غیبت هم معنا نداشت و چه بسا حتی عمرها هم طولانی می‌شد کما اینکه داریم زمان امام زمان علیه‌السلام عمرها طولانی می‌شود و این به دلیل رشدی است که در آن زمان در جامعه ایجاد شده است، مسلمانان اتفاقاً در زمان امامان دیگر هم می‌توانست اتفاق بیفتد به گونه‌ای چه بسا الآن بعد از ۱۴۰۰ سال هنوز دوره امام صادق علیه‌السلام بود و این گونه نمی‌شد که امام جواد ۲۵ ساله، امام هادی ۴۲ ساله و امام عسکری ۲۸ ساله به شهادت برسند و همان چیزی که در عهد ظهور پدید می‌آید در زمان آن بزرگواران ایجاد شده بود و دنیا به این بدبختی و بیچارگی که دچار شده نمی‌رسید. در جریان قیام امام حسین علیه‌السلام ۱۲ هزار نامه‌ای که برای آن حضرت

فرستاده شد، اگر کوفه ۱۲ هزار شیعه داشت اصلاً عالم اسلام دگرگون شده بود بنابراین این جمله که کوفه همه شیعه بوده اند ابدأ درست نیست زیرا اکثر این نامه‌ها از سوی غیر شیعی بوده است. بله نهضت نامه‌نگاری با امام حسین علیه السلام را شیعه شروع کرد و سلیمان ابن سرد عامل این قضیه بود او حرکتی را آغاز کرد که برخی از بزرگان شیعه مثل حبیب ابن مظاهر و مسلم ابن عوسجه و عابس ابن ابی جدید پس از آن به این حرکت پیوستند و هنگامی که این جریان انعکاس پیدا کرد غیر شیعه را هم به شدت به خود جلب کرد و لذا بیش از ۱۲ هزار نامه برای حضرت رفت که بسیاری از آنها نیز چند امضاء بود. کوفیان امام را دعوت کردند زیرا دیدند در حاکمیت بنی امیه و بعد از صلح امام حسن علیه السلام کوفه تا چه اندازه تحقیر شد زیرا گفتیم که کوفه سرآمد عالم اسلام بود و شامی‌ها به اصطلاح امروزی‌هایی کلاس و یک سری افراد خشک مغز و منجمدی بودند که وقتی معاویه می‌آید و می‌گوید نماز جمعه را روز چهارشنبه بخوانید می‌خوانند و یک نفر هم سؤال نمی‌کند که چطور چهارشنبه نماز جمعه بخوانیم. در همین زمان کوفیان افراد بسیار روشنی بودند که زیر بار هر حرفی نمی‌رفتند آن‌ها حتی عمر را هم که آدم خیلی قاطع و سرسختی بود به

ستوه آورده بودند به طوری که می‌گوید من از شما کوفیان به ذله آمدم اگر یک آدم صالحی مثل عمار یاسر را بر شما حکومت بدهم به او خرده می‌گیرید و اگر فاسقی مثل مغیره را حاکم کنم با آن هم برخورد می‌کنید و عمر مانده بود با کوفیان چکار کنند. کوفه یک شهر نظامی بود و شهری بود که مردمش عموماً رزمندگانی بودند که از دستگاه خلافت حقوق می‌گرفتند تا به دستور خلیفه به جنگ و جهاد بروند. در حقیقت کوفه و بصره هر دو در خاک ایران بودند. کوفه سال ۱۷ هجری تأسیس شد تا این دو یعنی کوفه و بصره محل استقرار دو سپاه مسلمانان باشد سپاه کوفه مأمور فتوحات در نیمه شمالی ایران بود و سپاه بصره مأمور نیمه جنوبی منتهی به سرعت اینها از یک شهر صرفاً نظامی به یک شهرهای مؤثر در عرصه سیاسی اجتماعی و حتی بعداً فرهنگی و علمی تبدیل شدند اما باز کوفه یک سر و گردن از همه جا بالاتر بود و حرف اول را می‌زد، زبده‌های عالم اسلام هم از مدینه یمن و مکه و مناطق دیگر هجرت کردند و در کوفه مستقر شدند. حتی شورش علیه عثمان را کوفه مدیریت کرد. منتهی وقتی دیدند که چگونه با آن سوابقی که دارند و به خاطر کوتاهی که نسبت به امام حسن کردند چه ضربه‌ای خوردند و توسط شامیان سطح پایین تحقیر شدند دنبال این بودند



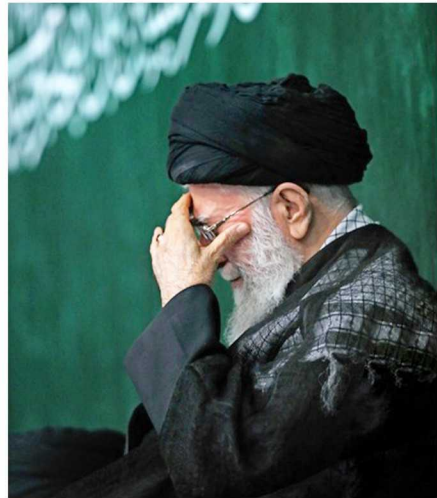
تمامی این اخبار و تهدید و تطمیع دروغ بود اما کوفیان تا اینها را شنیدند شروع کردند به انصراف دادن از همراهی با مسلم. این تهدید باعث شد تا عده‌ای از شیعه‌ها نیز کنار کشیدند. این نکته قابل تأمل است که در حالی کوفیان از تهدیدها ترس برشان داشت که شهرشان شهر نظامی بود و خودشان نیز از رزمندگان بودند بنابراین دلیلی برای ترس نبود. هرگز شیعه به جنگ امام نیامد چهره شاخصشان سلیمان بن صرید بود و سلیمان بود که این حرکت را آغاز کرد و وقتی که عبیدالله آن روش را پیش گرفت و حکومت نظامی اعلام کرد و راه‌های کوفه را بست به سوی کربلا نرفت. عبیدالله که لعنت خدا بر او باد آدم بسیار زبرکی بود و خوب هم مردم کوفه را می‌شناخت چون پدرش سال‌ها زمان معاویه فرمانروای کوفه بود و کاملاً به روحیات کوفیان انصراف داشت و می‌دانست چه کسانی شیعه هستند و چه کسانی غیر شیعه. برای عبیدالله همینکه برخی از شیعه‌ها جازدند و نرفتند کافی بود و به همین دلیل هرگز به اینها فشار وارد نکرد که شما باید بروید به کربلا و با حسین بجنگید. ولی به غیر شیعه فشار آورد، البته خیلی از غیر شیعه نیز نمی‌خواستند به جنگ فرزند پیغمبر بروند، جازده بودند اما نمی‌خواستند به جنگ با او بروند اما عبیدالله اینها را تحت فشار

که از این ذلت بیرون آیند و در این زمان است که می‌شنوند پسر پیغمبر مقابل یزید ایستاده، آن‌ها پسر پیغمبر و امام حسین را می‌شناسند، چهار سال امیر المؤمنین و فرزندان او آنجا بودند و صلاحیت‌های این بزرگواران را در خاطر دارند این است که شیعه (که اقلیت کمی بودند) و غیر شیعه با خود فکر کنند که وقتی ما فرزند پیغمبر را می‌شناسیم آیا عقل اجازه می‌دهد تحت فرمان فرزند ابوسفیان و معاویه باشیم. بنابراین تصمیم گرفتند از آن تحقیر بیرون بیایند لذا به امام حسین علیه‌السلام روی آوردند. اینکه چرا پشت کردند این یک بحث دیگری است. دلایل اصلی این قضیه در بحث دنیازدگی است که دچارش شده بودند یعنی وقتی دنیازدگی بر اینها حاکم شد اصول و ارزش‌هایشان را زیر پای خود خرد کرد مثلاً اینها ایستادند با مسلم بیعت کردند و بنا شد مقابل عبیدالله قیام کنند و شهر را آزاد کنند اما همین که عبیدالله رؤسای اینها را با پول خرید، آنها آمدند به مردم گفتند که سپاه شام حرکت کرده و دارد به طرف کوفه می‌آید اگر بیعتتان با یزید را زیر پا بگذارید و مسلم را یاری کنید دمار از روزگارتان در می‌آورد اما اگر مسلم را رها کنید و به بیعت با یزید بمانید نه تنها موقعیتتان حفظ می‌شود بلکه پول‌های کلان و جایزه به شما می‌رسد. هر چند

می‌کنند یک شیعه آنجا باشد و بعد این سخنان را بشنود و بعد تحت تأثیر قرار نگیرد و بیاید به جنگ امام. شیعه‌ها ابداً در جبهه دشمن امام حسین (ع)، حضور نداشتند و آنها همه غیر شیعه بودند. بسیاری از آنها کسانی بودند که امام را دعوت کرده بودند و نامه نوشته بودند و با مسلم نیز بیعت کرده بودند ولی به سبب اینکه به امامت و ولایت اعتقاد نداشتند جازدند و از ترس عبیدالله به جنگ امام آمدند.

قرار می‌داد چون می‌دانست آنها شیعه نیستند از جمله شبث ابن ربعی که آخرین نامه به امام حسین را امضاء کرده بود و همچنین طیف این افراد از جمله قیس ابن اشعث، یزید ابن حارث، حجار ابن ابجر، اینها از رجال و سرشناسان کوفه بودند. وقتی عبیدالله وارد کوفه شد شبث رنگ عوض کرد و سریعاً به عبیدالله پیوست قبل از آن تصورش این بود که کوفه دیگر از دست بنی امیه رفته و به دست بنی هاشم افتاده منتهی وقتی دید عبیدالله سریعتر از امام وارد کوفه شد و آن تهدیدها را می‌کند اول کسی بود که رفت طرف عبیدالله ولی نمی‌خواست به جنگ امام حسین برود چون می‌دانست بدنامی ابدی و رسوایی بزرگی دارد و خودش را به بیماری زد اما عبیدالله مجبورش کرد که برود لذا رفت و در کربلا فرمانده پیدگان عمر بن سعد شد. اما عبیدالله به سلیمان بن سرد و مسیب بن نجبه فزاری و عبدالله بن وال تیمی و ... که شیعه بودند و بعد از سران تواین شدند اینها فشاری وارد نکرد که باید بروید به جنگ امام حسین چون همینقدر که ترسیدند و جازدند برای عبیدالله کافی بود. لذا ابداً در جنایتکاران کربلا شما یک شیعه نمی‌بینید چطور می‌شود امام حسین علیه السلام روز عاشورا آنطور حماسی سخنانی بر زبان می‌آورد که دل سنگ را آب

شد و به طرف مکه آمد، تا آن روزی که در کربلا شربت گوارای شهادت نوشید - بیش از صد درس مهم بشمارد. نخواستم بگویم هزارها درس؛ می شود گفت هزارها درس هست. ممکن است هر اشاره آن بزرگوار، یک درس باشد؛ اما این که می گویم بیش از صد درس، یعنی اگر ما بخواهیم این کارها را مورد مذاقه قرار دهیم، از آن می شود صد عنوان و سرفصل به دست آورد که هر کدام برای یک امت، برای یک تاریخ و یک کشور، برای تربیت خود و اداره جامعه و قرب به خدا، درس است. به خاطر این است که حسین بن علی ارواحنا فداه و فدا اسمه و ذکره، در دنیا مثل خورشیدی در میان مقدّسین عالم، این گونه می درخشد. انبیا و اولیا و ائمه و شهدا و صالحین را در نظر بگیرید! اگر آنها مثل ماه و ستاره گان باشند، این بزرگوار مثل خورشید می درخشد. و اما، آن صد درس مورد اشاره به کنار؛ یک درس اصلی در حرکت و قیام امام حسین علیه السلام وجود دارد که من امروز سعی خواهم کرد آن را، به شما عرض کنم. همه آنها حاشیه است و این متن است. چرا قیام کرد؟ این درس است. به امام حسین علیه السلام می گفتند: شما در مدینه و مکه، محترّمید و در یمن، آن همه شیعه هست. به گوشه ای بروید که با یزید کاری نداشته باشید، یزید هم با شما کاری نداشته باشد!



## چراغ راه شیعه

### فلسفه قیام امام حسین (ع) در بیان رهبر معظم انقلاب اسلامی

چیز عجیبی است؛ که همه زندگی ما از یاد حسین علیه السلام لبریز است؛ خدا را شکر. درباره نهضت این بزرگوار هم زیاد حرف زده شده است؛ اما در عین حال انسان هر چه در این باره می اندیشد، میدان فکر و بحث و تحقیق و مطالعه گسترده است. هنوز خیلی حرفها درباره این حادثه عظیم و عجیب و بی نظیر وجود دارد که ما باید درباره آن فکر کنیم و برای هم بگوییم. اگر این حادثه را دقیق در نظر بگیرید، شاید بشود گفت انسان می تواند در حرکت چند ماهه حضرت ابی عبدالله علیه السلام - از آن روزی که از مدینه خارج



امام، این رانسان نمی دهد. در نقطه مقابل، گفته می شود: نه آقا، حکومت چیست؛ حضرت می دانست که نمی تواند حکومت تشکیل دهد؛ بلکه اصلاً آمد تا کشته و شهید شود! این حرف هم مدتی بر سر زبانها خیلی شایع بود! بعضی با تعبیرات زیبای شاعرانه ای هم این را بیان می کردند. حتی من دیدم بعضی از علمای بزرگ ما هم این را فرموده اند. این حرف که اصلاً حضرت، قیام کرد برای این که شهید شود، حرف جدیدی نبوده است. گفت: چون با ماندن نمی شود کاری کرد، پس برویم با شهید شدن، کاری بکنیم! این حرف را هم، مادر اسناد و مدارک اسلامی نداریم که برو خودت را به کام کشته شدن بینداز. ما چنین چیزی نداریم. شهادتی را که مادر شرع مقدّس می شناسیم و در روایات و آیات قرآن از آن نشان می بینیم، معنایش این است که انسان به دنبال هدف مقدّسی که واجب یا راجح است، برود و در آن راه، تن به کشتن هم بدهد. این، آن شهادت صحیح اسلامی است. اما این که آدم، اصلاً راه بیفتد برای این که «من بروم کشته شوم» یا یک تعبیر شاعرانه چینی که «خون من پای ظالم را بلغزاند و او را به زمین بزند»؛ اینها آن چیزی نیست که مربوط بدان حادثه به آن عظمت است. در این هم بخشی از حقیقت هست؛ اما هدف حضرت، این نیست. پس به طور

چرا قیام کردید؟ قضیه چیست؟ این، آن سؤال اصلی است. این، آن درس اصلی است. نمی گوئیم کسی این مطلب را نگفته است؛ چرا، انصافاً در این زمینه، خیلی هم کار و تلاش کردند، حرف هم زیاد زدند. حال این مطلبی را هم که ما امروز عرض می کنیم، به نظر خودمان یک برداشت و دید تازه ای در این قضیه است. دوست دارند چنین بگویند که حضرت خواست حکومت فاسد یزید را کنار بزند و خود یک حکومت، تشکیل دهد. این هدف قیام ابی عبدالله علیه السلام بود. این حرف، نیمه درست است؛ نمی گویم غلط است. اگر مقصود از این حرف، این است که آن بزرگوار برای تشکیل حکومت قیام کرد؛ به این نحو که اگر ببیند نمی شود انسان به نتیجه برسد، بگوید نشد دیگر، برگردیم؛ این غلط است. بله؛ کسی که به قصد حکومت، حرکت می کند، تا آن جا پیش می رود که ببیند این کار، شدنی است. تا دید احتمال شدن این کار، یا احتمال عقلایی وجود ندارد، وظیفه اش این است که برگردد. اگر هدف، تشکیل حکومت است، تا آن جا جایز است انسان برود که بشود رفت. آن جا که نشود رفت، باید برگشت. اگر آن کسی که می گوید هدف حضرت از این قیام، تشکیل حکومت حقه علوی است مرادش این است این درست نیست؛ برای این که مجموع حرکت

دین که آن واجب عظیم را هیچ کس قبل از امام حسین - حتی خود پیغمبر - انجام نداده بود. نه پیغمبر این واجب را انجام داده بود، نه امیرالمؤمنین، نه امام حسن مجتبی. واجبی بود که در بنای کلی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام، جای مهمی دارد. با وجود این که این واجب، خیلی مهم و بسیار اساسی است، تا زمان امام حسین، به این واجب عمل نشده بود - عرض می‌کنم که چرا عمل نشده بود - امام حسین باید این واجب را عمل می‌کرد تا درسی برای همه تاریخ باشد. مثل این که پیغمبر حکومت تشکیل داد؛ تشکیل حکومت درسی برای همه تاریخ اسلام شد و فقط حکمش را نیاورد. یا پیغمبر، جهاد فی سبیل الله کرد و این درسی برای همه تاریخ مسلمین و تاریخ بشر - تا ابد - شد. این واجب هم باید به وسیله امام حسین علیه السلام انجام می‌گرفت تا درسی عملی برای مسلمانان و برای طول تاریخ باشد. حالا چرا امام حسین این کار را بکند؟ چون زمینه انجام این واجب، در زمان امام حسین پیش آمد. اگر این زمینه در زمان امام حسین پیش نمی‌آمد؛ مثلاً در زمان امام علی النقی علیه السلام پیش می‌آمد، همین کار را امام علی النقی می‌کرد و حادثه عظیم و ذبح عظیم تاریخ اسلام، امام علی النقی علیه الصلوة والسلام می‌شد. اگر در زمان امام حسن مجتبی یاد

خلاصه، نه می‌توانیم بگوییم که حضرت قیام کرد برای تشکیل حکومت و هدفش تشکیل حکومت بود، و نه می‌توانیم بگوییم حضرت برای شهید شدن قیام کرد. چیز دیگری است که من سعی می‌کنم در خطبه اول - که عمده صحبت من امروز، در خطبه اول و همین قضیه است - ان شاء الله این را بیان کنم. بنده به نظرم این طور می‌رسد: کسانی که گفته اند «هدف، حکومت بود»، یا «هدف، شهادت بود»، میان هدف و نتیجه، خلط کرده اند. نخیر؛ هدف، اینها نبود. امام حسین علیه السلام، هدف دیگری داشت؛ منتها رسیدن به آن هدف دیگر، حرکتی را می‌طلبید که این حرکت، یکی از دو نتیجه را داشت: «حکومت»، یا «شهادت». البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت. هم مقدمات حکومت را آماده کرد و می‌کرد؛ هم مقدمات شهادت را آماده کرد و می‌کرد. هم برای این توطین نفس می‌کرد، هم برای آن. هر کدام هم می‌شد، درست بود و ایرادی نداشت؛ اما هیچ کدام هدف نبود، بلکه دو نتیجه بود. هدف، چیز دیگری است. هدف چیست؟ اول آن هدف را به طور خلاصه در یک جمله عرض می‌کنم؛ بعد مقداری توضیح می‌دهم. اگر بخواهیم هدف امام حسین علیه السلام را بیان کنیم، باید این طور بگوییم که هدف آن بزرگوار عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیم از واجبات

نمی‌رسد، به شهادت می‌رسد. برای آن‌هم امام حسین حاضر بود. خداوند امام حسین، و دیگر ائمه بزرگوار را طوری آفریده بود که بتوانند بار سنگین آن چنان شهادتی را هم که برای این امر پیش می‌آمد، تحمل کنند، و تحمل هم کردند. البته داستان مصائب کربلا، داستان عظیم دیگری است. حال اندکی قضیه را توضیح دهم. برادران و خواهران نمازگزار عزیز! پیغمبر اکرم و هر پیغمبری وقتی که می‌آید، یک مجموعه احکام می‌آورد. بعضی این احکامی را که پیغمبر می‌آورد، بعضی فردی است و برای این است که انسان خودش را اصلاح کند. بعضی اجتماعی است و برای این است که دنیای بشر را آباد و اداره کند و

زمان امام صادق علیهما السلام هم پیش می‌آمد، آن بزرگواران عمل می‌کردند. در زمان قبل از امام حسین، پیش نیامد؛ بعد از امام حسین هم در تمام طول حضور ائمه تا دوران غیبت، پیش نیامد! پس هدف، عبارت شد از انجام این واجب، که حالا شرح می‌دهم این واجب چیست. آن وقت به طور طبیعی انجام این واجب، به یکی از دو نتیجه می‌رسد: یا نتیجه اش این است که به قدرت و حکومت می‌رسد؛ اهلاً و سهلاً، امام حسین حاضر بود. اگر حضرت به قدرت هم می‌رسید، قدرت را محکم می‌گرفت و جامعه را مثل زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین اداره می‌کرد. یک وقت هم انجام این واجب، به حکومت



ظلم در میان مردم از بین می‌رود؛ بدی، فساد، اختلاف، فقر و جهل از بین می‌رود. بشر به خوشبختی کامل می‌رسد و بنده کامل خدا می‌شود. اسلام این نظام را به وسیله نبی اکرم آورد و در جامعه آن روز بشر پیاده کرد. در کجا؟ در گوشه‌ای که اسمش مدینه بود و بعد هم به مکه و چند شهر دیگر توسعه داد. سؤالی در این جا باقی می‌ماند و آن این که: اگر این قطاری را که پیغمبر اکرم بر روی این خط به راه انداخته است، دستی، یا حادثه‌ای آمد و راز خط خارج کرد، تکلیف چیست؟ اگر جامعه اسلامی منحرف شد؛ اگر این انحراف به جایی رسید که خوف انحراف کلّ اسلام و معارف اسلام بود، تکلیف چیست؟ دو نوع انحراف داریم. یک وقت مردم فاسد می‌شوند - خیلی وقتها چنین چیزی پیش می‌آید - اما احکام اسلامی از بین نمی‌رود؛ لیکن یک وقت مردم که فاسد می‌شوند، حکومتها هم فاسد می‌شوند، علما و گویندگان دین هم فاسد می‌شوند! از آدمهای فاسد، اصلاً دین صحیح صادر نمی‌شود. قرآن و حقایق را تحریف می‌کنند؛ خوبها را بد، بدها را خوب، منکر را معروف و معروف را منکر می‌کنند! خطی را که اسلام - مثلاً - به این سمت کشیده است، صدوهشتاد درجه به سمت دیگر عوض می‌کنند! اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شد،

اجتماعات بشر را به پا بدارد. مجموعه احکامی است که به آن نظام اسلامی می‌گویند. خوب؛ اسلام بر قلب مقدّس پیغمبر اکرم نازل شد؛ نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، ارتباطات شخصی، جهاد فی سبیل الله، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسلام، همه این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم بیان فرمود. «ما من شیء یقرّبکم من الجنّة و یباعدکم من النار الا و قد نهیتکم عند و امرتکم به»؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، همه آن چیزهایی را که می‌تواند انسان و یک جامعه انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود. نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. خوب؛ در زمان پیغمبر، حکومت اسلامی و جامعه اسلامی تشکیل شد، اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی برپا و زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبی اکرم و آن کسی است که به جای او می‌نشیند. خط هم روشن و مشخص است. باید جامعه اسلامی و فرد اسلامی از این خط، بر روی این خط و در این جهت و از این راه حرکت کند؛ که اگر چنین حرکتی هم انجام گیرد، آن وقت انسانها به کمال می‌رسند؛ انسانها صالح و فرشته‌گون می‌شوند،

شاید بشود گفت در برهه‌ای از زمان، چنین وضعیتی هم پیش آمد؛ اما در آن وقت، فرصتی نبود که این کار انجام گیرد - موقعیت مناسبی نبود - این حکمی که جزو مجموعه احکام اسلامی است، اهمیتش از خود حکومت کمتر نیست؛ چون حکومت، یعنی اداره جامعه. اگر جامعه بتدریج از خط، خارج و خراب و فاسد شد و حکم خدا تبدیل شد؛ اگر ما آن حکم تغییر وضع و تجدید حیات - یا به تعبیر امروز انقلاب، اگر آن حکم انقلاب - را نداشته باشیم، این حکومت به چه دردی می‌خورد؛ پس اهمیت آن حکمی که مربوط به برگرداندن جامعه منحرف به خط اصلی است، از اهمیت خود حکم حکومت کمتر نیست. شاید بشود گفت که اهمیتش از جهاد با کفار بیشتر است. شاید بشود گفت اهمیتش از امر به معروف و نهی از منکر معمولی در یک جامعه اسلامی بیشتر است. حتی شاید بشود گفت اهمیت این حکم از عبادات بزرگ الهی و از حج بیشتر است. چرا؟ به خاطر این که در حقیقت این حکم، تضمین کننده زنده شدن اسلام است؛ بعد از آن که مُشرف به مردن است، یا مرده و از بین رفته است. خوب؛ چه کسی باید این حکم را انجام دهد؟ چه کسی باید این تکلیف را به جابیاورد؟ یکی از جانشینان پیغمبر، وقتی در زمانی واقع شود که آن انحراف، به وجود آمده است.

تکلیف چیست؟ البته پیغمبر فرموده بود که تکلیف چیست؛ قرآن هم فرموده است: «من یرتد منکم عن دینه فسوف یأئی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه» تا آخر - آیات زیاد و روایات فراوان دیگر و همین روایتی که از قول امام حسین برایتان نقل می‌کنم. امام حسین علیه السلام، این روایت پیغمبر را برای مردم خواند. پیغمبر فرموده بود؛ اما آیا پیغمبر می‌توانست به این حکم الهی عمل کند؟ نه؛ چون این حکم الهی وقتی قابل عمل است که جامعه منحرف شده باشد. اگر جامعه، منحرف شد، باید کاری کرد. خدا حکمی در این جا دارد. در جوامعی که انحراف به حدی پیش می‌آید که خطر انحراف اصل اسلام است، خدا تکلیفی دارد. خدا انسان را در هیچ قضیه‌ای بی تکلیف نمی‌گذارد. پیغمبر، این تکلیف را فرموده است - قرآن و حدیث گفته‌اند - اما پیغمبر که نمی‌تواند به این تکلیف عمل کند. چرا نمی‌تواند؟ چون این تکلیف را آن وقتی می‌شود عمل کرد که جامعه، منحرف شده باشد. جامعه در زمان پیغمبر و زمان امیرالمؤمنین که، به آن شکل منحرف نشده است. در زمان امام حسن که معاویه در رأس حکومت است، اگر چه خیلی از نشانه‌های آن انحراف، پدید آمده است، اما هنوز به آن حدی نرسیده است که خوف تبدیل کلی اسلام وجود داشته باشد.

البته به شرط این که موقعیت مناسب باشد؛ چون خدای متعال، به چیزی که فایده ندارد تکلیف نکرده است. اگر موقعیت مناسب نباشد، هرکاری نکنند، فایده ای ندارد و اثر نمی بخشد. باید موقعیت مناسب باشد. البته موقعیت مناسب بودن هم معنای دیگری دارد؛ نه این که بگوییم چون خطر دارد، پس موقعیت مناسب نیست؛ مراد این نیست. باید موقعیت مناسب باشد؛ یعنی انسان بداند این کار را که کرد، نتیجه ای بر آن مترتب می شود؛ یعنی ابلاغ پیام به مردم خواهد شد، مردم خواهند فهمید و در اشتباه نخواهند ماند. این، آن تکلیفی است که باید یک نفر انجام می داد. در زمان امام حسین علیه السلام، هم آن انحراف به وجود آمده، هم آن فرصت پیدا شده است. پس امام حسین باید قیام کند؛ زیرا انحراف پیدا شده است. برای این که بعد از معاویه کسی به حکومت رسیده است که حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمی کند؛ شرب خمر و کارهای خلاف می کند. تعرضات و فسادهای جنسی را واضح انجام می دهد. علیه قرآن حرف می زند. علناً شعر برخلاف قرآن و بر رَد دین می گوید و علناً مخالف با اسلام است! منتها چون اسمش رئیس مسلمانهاست، نمی خواهد اسم اسلام را براندازد. او عامل به اسلام، علاقه مند و دلسوز به اسلام نیست؛

بلکه با عمل خود، مثل چشمه ای که از آن مرتب آب گندیده تراوش می کند و بیرون می ریزد و همه دامنه را پر می کند، از وجود او آب گندیده می ریزد و همه جامعه ای اسلامی را پر خواهد کرد! حاکم فاسد، این گونه است دیگر؛ چون حاکم، در رأس قله است و آنچه از او تراوش کند، در همان جا نمی ماند - برخلاف مردم عادی - بلکه می ریزد و همه قله را فرامی گیرد! مردم عادی، هرکدام جای خودشان را دارند. البته هر کس که بالاتر است؛ هر کس که موقعیت بالاتری در جامعه دارد، فساد و ضررش بیشتر است. فساد آدمهای عادی، ممکن است برای خودشان، یا برای عده ای دور و برشان باشد؛ اما آن کسی که در رأس قرار گرفته است، اگر فاسد شد، فساد او می ریزد و همه فضا را پر می کند؛ همچنان که اگر صالح شد، صلاح او می ریزد و همه دامنه را فرامی گیرد. چنین کسی با آن فساد، بعد از معاویه، خلیفه مسلمین شده است! خلیفه پیغمبر! از این انحراف بالاتر؟! زمینه هم آماده است. زمینه آماده است، یعنی چه؟ یعنی خطر نیست. چرا! خطر که هست. مگر ممکن است کسی که در رأس قدرت است، در مقابل انسانهای معارض، برای آنها خطر نیافریند؟ جنگ است دیگر. شما می خواهی او را از تخت قدرت پایین بکشی و او بنشیند تماشا کند! بدیهی است



السلام بود. ایشان هم قیام نکرد؛ چون موقعیت مناسب نبود. نه این که امام حسین و امام حسن، اهل این کار نبودند. امام حسن و امام حسین، فرقی ندارند. امام حسین و امام سجّاد، فرقی ندارند. امام حسین و امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهم السلام فرقی ندارند. البته وقتی که این بزرگوار، این مجاهدت را کرده است، مقامش بالاتر از کسانی است که نکردند؛ اما اینها از لحاظ مقام امامت یکسانند. برای هریک از آن بزرگواران هم که پیش می آمد، همین کار را می کردند و به همین مقام می رسیدند. خوب؛ امام حسین هم در مقابل چنین انحرافی قرار گرفته است. پس باید آن تکلیف را انجام

که او هم به شما ضربه می زند. پس خطر هست. این که می گوئیم موقعیت مناسب است، یعنی فضای جامعه اسلامی، طوری است که ممکن است پیام امام حسین به گوش انسانها در همان زمان و در طول تاریخ برسد. اگر در زمان معاویه، امام حسین می خواست قیام کند، پیام او دفن می شد. این به خاطر وضع حکومت در زمان معاویه است. سیاستها به گونه ای بود که مردم نمی توانستند حقانیت سخن حق را بشنوند. لذا همین بزرگوار، ده سال در زمان خلافت معاویه، امام بود، ولی چیزی نگفت؛ کاری، اقدامی و قیامی نکرد؛ چون موقعیت آن جا مناسب نبود. قبلش هم امام حسن علیه

دهد. موقعیت هم مناسب است؛ پس دیگر عذری وجود ندارد. لذا عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس - اینها که عامی نبودند، همه دین شناس، آدمهای عارف، عالم و چیز فهم بودند - وقتی به حضرت می گفتند که «آقا! خطر دارد، نروید» می خواستند بگویند وقتی خطری در سر راه تکلیف است، تکلیف، برداشته است. آنها نمی فهمیدند که این تکلیف، تکلیفی نیست که با خطر برداشته شود. این تکلیف، همیشه خطر دارد. آیا ممکن است انسان، علیه قدرتی آن چنان مقتدر - به حسب ظاهر - قیام کند و خطر نداشته باشد؟! مگر چنین چیزی می شود؟! این تکلیف، همیشه خطر دارد. همان تکلیفی که امام بزرگوار انجام داد. به امام هم می گفتند «آقا! شما که با شاه در افتاده اید، خطر دارد.» امام نمی دانست خطر دارد؟! امام نمی دانست که دستگاه امنیتی رژیم پهلوی، انسان را می گیرد، می کشد، شکنجه می کند، دوستان انسان را می کشد و تبعید می کند؟! امام اینها را نمی دانست؟! کاری که در زمان امام حسین انجام گرفت، نسخه کوچکش هم در زمان امام ما انجام گرفت؛ منتها آن جا به نتیجه شهادت رسید، این جا به نتیجه حکومت. این همان است؛ فرقی نمی کند. هدف امام حسین با هدف امام بزرگوار مایکی بود. این مطلب، اساس معارف

حسین است. معارف حسینی، بخش عظیمی از معارف شیعه است. این پایه مهمی است و خود یکی از پایه های اسلام است. پس هدف، عبارت شد از بازگرداندن جامعه اسلامی به خط صحیح. چه زمانی؟ آن وقتی که راه، عوضی شده است و جهالت و ظلم و استبداد و خیانت کسانی، مسلمین را منحرف کرده و زمینیه و شرایط هم آماده است. البته دوران تاریخ، اوقات مختلفی است. گاهی شرایط آماده است و گاهی آماده نیست. زمان امام حسین آماده بود، زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کرد. هدف یکی بود. منتها وقتی انسان به دنبال این هدف راه می افتد و می خواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند، برای این که اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند، یک وقت است که وقتی قیام کرد، به حکومت می رسد؛ این یک شکل آن است - در زمان ما بحمدالله این طور شد - یک وقت است که این قیام، به حکومت نمی رسد؛ به شهادت می رسد. آیا در این صورت، واجب نیست؟ چرا؛ به شهادت هم برسد واجب است. آیا در این صورتی که به شهادت برسد، دیگر قیام فایده ای ندارد؟ چرا؛ هیچ فرقی نمی کند. این قیام و این حرکت، در هر دو صورت فایده دارد - چه به شهادت برسد، چه به حکومت - منتها هر کدام، یک نوع فایده دارد. باید انجام داد؛



حاکم مدینه، حضرت را احضار کرد و گفت: معاویه از دنیا رفته است و شما باید بایزید بیعت کنید! حضرت به او فرمود: باشد تا صبح، «ننظر و تنظرون اینا احق بالبیعة و الخلافة» برویم فکر کنیم، بینیم ما باید خلیفه شویم، یا یزید باید خلیفه شود! مروان فردای آن روز، حضرت را در کوچه های مدینه دید، گفت: یا ابا عبدالله، تو خودت را به کشتن می دهی! چرا با خلیفه بیعت نمی کنی؟ بیا بیعت کن، خودت را به کشتن نده؛ خودت را به زحمت نینداز! حضرت در جواب او، این جمله را فرمود: «انا لله وانا الیه راجعون وعلی الاسلام السلام، اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید»؛ دیگر باید با اسلام، خداحافظی کرد و بدروود گفت: آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید، مبتلا گردد! قضیه شخص یزید نیست؛ هرکس مثل یزید باشد. حضرت می خواهد بفرماید که تا به حال هرچه بود، قابل تحمّل بود؛ اما الان پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی مثل یزید، نابود خواهد شد. به این که خطر انحراف، خطر جدی است، اشاره می کند. مسأله، عبارت از خطر برای اصل اسلام است.

باید حرکت کرد. این، آن کاری بود که امام حسین انجام داد. منتها امام حسین آن کسی بود که برای اولین بار این حرکت را انجام داد. قبل از او انجام نشده بود؛ چون قبل از او - در زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین - چنین زمینه و انحرافی به وجود نیامده بود، یا اگر هم در مواردی انحرافی بود، زمینه مناسب و مقتضی نبود. زمان امام حسین، هر دو وجود داشت. در باب نهضت امام حسین، این اصل قضیه است. پس می توانیم این طور جمع بندی کنیم، بگوییم: امام حسین قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه اسلامی است، انجام دهد. این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. البته این کار، گاهی به نتیجه حکومت می رسد؛ امام حسین برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجه شهادت می رسد؛ برای این هم آماده بود. ما به چه دلیل این مطلب را عرض می کنیم؟ این را از کلمات خود امام حسین به دست می آوریم. من در میان کلمات حضرت ابی عبدالله علیه السلام، چند عبارت را انتخاب کرده ام - البته بیش از اینهاست که همه، همین معنا را بیان می کند - اول در مدینه؛ آن شبی که ولید



## عاشورا و قدرت ادراکی جامعه مروری بر جریان حق و باطل در طول تاریخ بشر

تاریخ بشر نشان می‌دهد که تقابل دو جریان حق و باطل همیشه بوده و خواهد بود. سال ۶۱ هجری قمری نقطه عطفی در تاریخ بشریت است که واقعه بزرگ عاشورا در آن اتفاق افتاد. واقعه‌ای که در درون آن درسهای زیادی نهفته است. ایستادگی امام حسین علیه السلام مقابل یک انحراف بزرگ، باعث نجات دین اسلام و بازگشت دین به مسیر اصلی خود بود که دشمن یهودی-عربی در آن زمان تمام تلاش خود را بکار برده بودند اسلام را منحرف و در آخر نیز جامعه را بسمت بی دینی بکشاند. در شرایط کنونی نیز عزاداری

و گریه بر امام حسین نیز به معنای تلاش برای جلوگیری از انحراف در دین و انسانیت است. از این رو ماملت گریه سیاسی هستیم. یعنی ماهیت روضه ما، ماهیت مبارزه، ماهیت فعالیت اجتماعی این ماهیت است که امام فرمود "محرم و صفر اسلام را زنده نگه داشته" (صحیفه امام، ج ۱۵، ص: ۳۳۰) و اساس اسلام آن انحرافات است که در طول تاریخ می‌خواست به وجود بیاید و وجود نیومد. ظلم و سلطنت تثبیت نشد. در اسلام، اشرافیت تثبیت نشد. در اسلام می‌بینید هنوز بعد از هزار و چهارصد سال تفکراتی وجود دارد که با اشرافیت با ظلم، با تسلط ظالمانه افراد بر دیگران با دیکتاتوری مخالفند. مبنای انحراف دینی محور مذکور نیز با هدف سکولاریسم

گرفت، برای رقابت در امر زمامداری و یا به جنگ آوردن ثروت و مال نبود، بلکه هدف ما آن است که نشانه‌های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همه بلاد بر ملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرایض و سنت‌ها و احکامت مورد عمل قرار گیرد". امروز نیز دشمن عبری- غربی- عربی تلاش می‌کنند با دستکاری قدرت ادراکی و تحلیلی جامعه، حکومت اسلامی را اجازه رشد و نمو ندهند. مشغول سازی جریان داخلی به امور درجه دوم و تلاش برای القاسازی در ناموفق نشان دادن حکومت اسلامی، از مهمترین اهداف جریان یزید در حال حاضر می باشد.

یا جدایی دین از حکومت صورت می گرفت. البته طیف یزید در مرحله اول با تغییر ادراک تحلیلی و تاریخی جامعه از طرق های مختلف، بعد از یک فاصله کوتاه از صدر اسلام، تلاش کردند جای حق و باطل را تغییر دهند، تا در مرحله اول یک فرد بی دین و منحرف با پشتوانه خواص بی بصیرت را بعنوان رهبر جامعه اسلامی معرفی کنند. انحراف به حدی بود که منحرفین در دین، نوه نبی مکرم اسلام و امام زمان خویش را، به بهانه خارج شدن از دین، با کمک مردم زمان خود به شهادت رساندند. از این رو واقعه عاشورا تنها یک واقعه نبود بلکه یک جریان همیشگی در تاریخ بوده است که عبرت های فروانی برای نخبگان و مردم جوامع اسلامی دارد. عاشورا منظومه بیداری، بصیرت، عزت و کرامت است و همه افراد بشر را به تفکر و اندیشه و در مقابل حق و باطل به انتخاب وامی دارد. قیام امام حسین علیه السلام در روز عاشورای سال ۶۱ هجری قمری پایه های اسلام ناب محمدی را قدرتمند ساخت. از این رو است که نهضت امام حسین (ع) نبرد شخصی، قومی و قبیله ای نیست، بلکه نبرد برای جلوگیری از انحراف و پایه گذاری مجدد ارزشهای اصیل الهی در سطح جامعه بوده است. امام برای تبیین قیام خود می فرمایند: " خداوندا! تو می دانی که آنچه از ما صورت

به عشق رهبری پای کار آمدند تا این مشارکت و حضور میلیونی خار چشمی باشد برای دشمنی که مدام به دنبال تحریم انتخابات و سیاه‌نمایی است که بگوید رای شما تاثیری در انتخاب و اداره کشور ندارد، اما رهبر معظم انقلاب عنوان کردند: «هر رأی به هر یک از نامزدها یک رأی به جمهوری اسلامی ایران است و امروز ملت ایران حماسه حضور را رقم خواهد زد.» مقام معظم رهبری همچنین فرمودند: «کسانی که اسلام و جمهوری اسلامی و پیشرفت کشور را دوست دارند، این موضوع را با حضور خود در انتخابات نشان دهند.» و از جوانان خواستند تا برای حضور مردم در انتخابات تبیین و روشن‌گری کنند. رهبری بارها و بارها مردم را به مشارکت

## بصیرت سیاسی:

### لیک ملت به امامت

صابر محمدی

دور دوم چهاردهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در حالی تا پاسی از شب ادامه داشت که صف‌های طولانی و حضور میلیونی مردم پای صندوق‌های اخذ رای نقشی دیگر بر تارک تاریخ نگاشت. نقشی که حکایت‌های شیرینی از لبیک ملت به اذن رهبری دارد و حضور و مشارکتی بالای ۵۰ درصد در تاریخ انتخابات کشور برای انتخاب یکی از حساس‌ترین جایگاه‌های اجرایی کشور رقم زد. همه آمدند پیر و جوان و مرد و زن و رای اولی همه



رهبری در دور دوم به بالای ۵۰ درصد رسید و بار دیگر دشمن تا دندان مسلح به انواع پاراپاگان‌های رسانه‌ای، رسانه سیاه و ناامیدسازی را شکست داد. دشمن به دنبال تحریم انتخابات و ایجاد مشکلات در مسیر این حماسه بزرگ بود تا بلکه آن‌ها که در خارج از کشور هستند با هو کردن‌های ضدانقلاب و سلطنت طلب میدان را خالی کرده و آن‌هایی هم که داخل هستند با سیاه‌نمایی‌های هر لحظه دست از آینده سرفرازی برای میهن اسلامی‌شان بردارند؛ اما ملت مومن و انقلابی ایران اسلامی پای کار ماندند و به دعوت امام امت لبیک گفتند. تا ۱۴ تیرماه حماسه‌ای به بزرگی تاریخ انقلاب به بار بنشیند.

در انتخابات فراخوانند و مشارکت و حضور مردمی در انتخابات رایک اصل مهم و تاثیرگذار در آینده کشور خوانند و فرموده‌اند: «حضور، خواست و اقدام مردم یک اصل اساسی در اسلام است.» ایشان همچنین با تحسین وفاداری، صبوری، علاقمندی، هوشمندی و فداکاری ملت ایران، گفتند: «این مردم حتی با ظواهر متفاوت، مؤمنند و دلشان با خداست و باید به معنای واقعی کلمه قدر آنان را دانست و عمیقاً به آن‌ها محبت ورزید.» و حضور در انتخابات را هم وظیفه و هم حق مردم دانستند و گفتند: «حضور مردم در انتخابات به معنای حقیقی کلمه لازم است؛ البته انتخابات صرفاً تکلیف نیست بلکه حق مردم است که بتوانند قانون‌گذاران و مجریان قانون را انتخاب کنند.» رهبر انقلاب با تأکید بر اینکه جهاد تبیین در تشویق مردم به حضور در صحنه مؤثر است، صرف دعوت زبانی را کافی ندانستند و افزودند: «عمل، روی خوش، زبان پاسخگو و حضور در جمع‌های گوناگون مردم بخصوص جمع‌های جوانان ضروری است.» امام امت از ملت خواستند پای صندوق‌های رای حاضر شده و برای انتخاب اصلح‌ترین فرد رای دهند؛ باید اذعان داشت دعوت رهبری بالبیك میلیونی مردم در سراسر کشور همراه بود چنانچه در دور اول با مشارکت ۴۰ درصدی با دعوت

## اندیشه سیاسی:

## عدالت در اندیشه سیاسی اسلام

سید حسین جعفری نسب

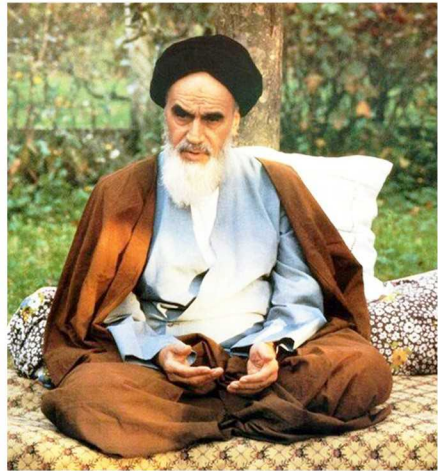
عدالت، نهادن هر چیزی به جای خود، حد وسط میان افراط و تفریط، دادگری و انصاف تقسیم به دو نیم مساوی و هماهنگ و چیزی است که فطرت انسان، حکم به استقامت آن نماید، این واژه به عنوان وصف برای انسان مکلف و غلبه حسنات فرد بر سیئات او و یا ملکه راسخه ای که باعث ملازمت تقوا در ترک محرمات و انجام دادن واجبات شود. می توان عدالت را قرار دادن امر (فردی و اجتماعی) در جای خود تبیین نمود؛ همچنانکه حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) فرمودند: «لذا عدالت عبارت است از: تساوی، برابری و عدم تبعیض در برابر قانون و بهره مندی از فرصت های برابر و نفی تمام اشکال تبعیض. عدالت به دو قسم مطلق و نسبی تقسیم می شود. نماد و نمود عدل، امیرالمؤمنین علی (ع) هستند؛ (از شاخصه های حکومت امیرالمؤمنین علی (ع)، عدالت مطلق است یعنی هیچ مصلحت شخصی و هیچ سیاست مربوط به شخص خود را بر عدالت مقدم نمی کند.» (ایشان می فرمایند) «أنا مرونی ان اطلب النصر بالجور لا والله»؛ من حاضر نیستم پیروزی را از راه ظلم به دست آورم... عدالت برای همه

و عدالت در همه ی شؤون؛ یعنی عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی، عدالت اجتماعی و عدالت اخلاقی. به تعبیر دیگر تحمل ظلم در قاموس معرفتی ایشان جایی ندارد. فساد یعنی کسانی با زرنگی، با قانوندانی، با زبان چرب و نرم و با چهره حق به جانب، به جان بیت المال این ملت بیفتند و کیسه های خود را پُر کنند. این کار چند ضرر دارد... (از جمله اینکه) وقتی پول و لقمه ی حرام در بین مردم و نخبگان و زبندگان رایج شد، گناه رایج می شود؛... «وَإِذَا رَأَوْا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمْرًا مُّتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا» (و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت در هم می کوبیم. اسلام، بر عدالت محوری در نظام سیاسی تأکید دارد. عدالت محوری در نظام اسلامی برای رسیدن به جامعه توحیدی و تمدن اسلامی، لازم است. تناسب عدل و سیاست در اندیشه سیاسی اسلام، ارتباط اختیار و آزادی با قضا و قدر و عدل الهی، ولایتمداری و تحقق عدل الهی در بستر اجتماع، حضور حق محور و عدل محور در تعامل انسان ها، حس منفعت طلبی متعادل و تعدیل در توزیع ثروت، و هدفمند

با قضا و قدر و عدل الهی، جمع می‌شود و نیز ولایتمداری و تعامل انسان‌ها و حق محوری آنان در جامعه، معنا پیدا می‌کند. ثروت در میان افراد جامعه به تعدیل، توزیع می‌شود و خلقت انسان نیز هدفمند است؛ همچنین دنیا مزرعة آخرت است و آزادی واقعی انسان، با خداپرستی حاصل می‌شود. اسلام با این سیاست، با همة ابعاد انسان را در نظر دارد و او را به سوی هدف غایی خلقتش یعنی کمال و رضوان الهی، تربیت و هدایت می‌کند و در صدد تنظیم امور فردی و اجتماعی و اقامه عدل است.

بودن خلقت انسان، از مهمترین محورها برای رسیدن به تمدن توحیدی است. اسلام، نگاهی تعالی جویانه به انسان دارد و با حاکمیت قانون الهی، اراده‌ها را تعدیل و امور آنان را تنظیم می‌کند؛ دین در این نگاه، دارای ماهیتی سیاسی و اجتماعی است. این سیاست تولیدی و اهداف آن، با جاودانگی انسان، همخوانی داشته و با ارزش‌های دینی و اخلاقی نیز، سازگار است. انسان در چنین سیاستی، آزاد آفریده شده تا در چارچوب ارزش‌های دینی و قانونی، استعدادهایش را به فعلیت برساند. پذیرفتن قضای الهی در کارهای اختیاری انسان، به معنای پذیرفتن توحید افعالی خداوند است. در این نگاه، انسان برای تحقق حاکمیت الهی، اجرای عدل، داوری بر مبنای قرآن و سنت معصومین علیه السلام تلاش می‌کند و در صدد تکامل نفس رحمانی و تأمین سعادت خود و توسعه نظام سیاسی و هدایت هموعان است. عدالت در حقوق فردی و اجتماعی، از جمله عناصر حیاتی در جهت تشکیل و تداوم حکومت‌های حق محور است. اسلام با نگرش مبتنی بر عقلانیت و فطرت، بر حفظ حقوق و کرامت انسانی، تأکید دارد و ساحت‌های مختلف از جمله نظام سیاسی مبتنی بر عدل را برای نجات انسان به ارمغان آورد. بر این اساس، سیاست با عدالت، پیوند دارد. اختیار انسان

## امام خمینی (ره) و تبیین خطوط فکری انقلاب مشروطه



علل نهضت: شما تاریخ انقلاب مشروطه را بخوانید و ببینید در انقلاب مشروطه چه بساطی بوده است، چه آن وقتی که انقلاب شد و مشروطه را به پا کرد، با این که انقلاب تغییر رژیم سلطنتی نبود، فقط این بود که سلطنت استبدادی یک قدری محدود بشود و روی قوانین مشروطه باشد. شما توجه کنید که در آذربایجان، در تهران، در شمال چقدر جنایات واقع شد و چقدر کشتار از مردم صالح و از مردم دیگر واقع شد. (صحیفه امام، ج ۸، ص ۲۸۴)

نقش علمادر نهضت: در جنبش مشروطیت هم همین طور بود، که از روحانیون نجف و ایران شروع شد. مردم هم تبعیت کردند و کار را تا آن حدود که توانستند آن وقت انجام دادند و رژیم استبدادی را به مشروطه برگرداندند. لکن خوب، نتوانستند مشروطه را آنطور که هست درستش کنند، متحققش کنند. باز همان بساط بود. علمای مادر طول تاریخ این طور نبود که منعزل از سیاست باشند. مسئله مشروطیت یک مسئله سیاسی بود و بزرگان علمای ما، درش دخالت داشتند. تاسیسیش کردند.

اختلاف علما و روحانیون: شما وقتی که تاریخ مشروطیت را بخوانید، می بینید که در مشروطه بعد از این که ابتدا پیش رفت، دست‌هایی آمد و تمام مردم ایران را به دو

آزادی و استقلال از آن خواست‌های تاریخی ایرانیان بود که در جنبش مشروطه طرح شد اما با انقلاب اسلامی به نتیجه رسید. آنچه ما تحت عنوان مشروطه از نگاه امام خمینی (س) می‌خواهیم بشناسیم، نگرشی است که حضرت امام (س) در تبیین خطوط فکری موجود در مشروطه ارائه داده است. این دیدگاه از یک سمت طبعاً متکی به نقل‌های تاریخی و از سمت دیگر مربوط به بینش دینی حضرت امام (س) است که برای ما از این زاویه اهمیت دارد.



مشروطه است که در باره آن اظهار نظرهای متفاوتی ابراز شده است. آنچه اهمیت دارد این که حتی کسانی چون شیخ فضل الله نوری که مشروطه را برخاسته از دیگ پلوی انگلیس می دانستند این گونه نبود که بگویند بهبهانی یا طباطبایی که زحمات فراوانی کشیدند عامل بیگانه بوده اند، این مطلب برای شیخ و نیز پیروانش کاملاً مسلم و محرز بود. اما این منافات با آن نداشت که در میان منورالفرکان و برخی دیگر، باشند کسانی که اعتماد به حمایت انگلیسی ها از مردم داشته و بعضاً وابسته مستقیم به آنان بودند. این افراد در میان صفوف مردم نفوذ کرده آنها را به داخل سفارت کشاندند و آن گونه ذلیلانه از شارژ دافر برای پیروزی استمداد کردند. حضرت امام نیز تحلیل خاص خود را از این زاویه دارند، این تحلیل شامل دو قسمت است که در واقع بیان دو جهت نفوذ انگلیسی ها در مشروطه است یکی جنبه سیاسی و منافع انگلیسی ها در برابر روس و دوم نسبت به نفوذ دادن فکر غربی برای از بین بردن دین توطئه ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود. یکی که در همان موقع فاش شد که این بود که نفوذ روسیه تزاری را در ایران از بین ببرد و دیگر همین که با آوردن قوانین غربی احکام اسلام را از میدان عمل و اجرا خارج کند. آنچه در

طبقه تقسیم بندی کرد. نه ایران تنها، از روحانیون بزرگ نجف یک دسته طرفدار مشروطیت، یک دسته دشمن مشروطیت، علمای خود ایران یک دسته طرفدار مشروطه، یک دسته مخالف مشروطه، اهل منبر یک دسته بر ضد مشروطه صحبت می کردند، یک دسته بر ضد استبداد. در هر خانه ای دو تا برادر که بودند، مثلاً در بسیاری از جاها این مشروطه ای بود، آن مستبد و این یک نقشه ای بود که نقشه هم تاثیر کرد و نگذاشت که مشروطه به آن طوری که علمای بزرگ طرحش را ریخته بودند، عملی بشود. همان طوری که در صدر مشروطه روحانی کار را کرد و اینها زدند و کشتند، ترور کردند، همان نقشه است. در تمام دوره مشروطیت - جز آن اول که یک صورتی برایش بود - دیگر شورای نگهبان مانده استیم. نقش سیاست خارجی در مشروطه از دید امام: قدرت های خارجی با تبلیغات گسترده و حیل های گوناگون طرح استعماری و ضد اسلامی جدایی دین از سیاست را گسترش دادند و از حضور آگاهانه روحانیون و اقشار مذهبی در صحنه های سیاسی کاسته شد و غرب زدگان و عناصر سکولار و لائیک به صحنه آمدند. آنچه که در بینش امام در جریان مشروطه قابل توجه است نقش سیاست خارجی در مشروطه است. این یکی از مسائل حساس تاریخ

کردند ناممکن به نظر می‌آمده است. این مسأله از طرف آنها به معنای انکار ولایت فقیه نبوده است چه، گاه میرزای قمی نیز فتحعلی شاه را در حین جنگ ایران و روس تنها به صورت وسیله‌ای برای «رفع تسلط اعدای» می‌پذیرد نه به عنوان «وجوب اطاعت او» طبعاً او ولایت اصلی را همان ولایت امام معصوم (علیه السلام) و بعد از آن مجتهد می‌دانست، از این رو آنان که فکر نمی‌کردند در آن شرایط، امکان حکومت یک فقیه باشد به نظرشان مشروطه برای جلوگیری از ظلم سلاطین مناسب می‌آمد. در این باره حضرت امام فرمودند: مرحله پیش از کودتای رضاخان در آن وقت طوری بوده است که ایرانیان و مسلمین نمی‌توانستند طرح حکومت اسلامی را بدهند، از این جهت برای تقلیل ظلم استبدادهای قاجار و پیش از قاجار بر این شدند که قوانین وضع شود و سلطنت به صورت سلطنت مشروطه در آید. این تحلیل، تناقضی با آنچه که شیخ و حضرت امام مطرح کردند ندارد اگر قضیه در همین تحدید سلطنت باشد که فقهای حامی مشروطه نیز نظرشان این بود، این اشکالی ندارد، اشکال از آنجا ناشی شد که ابتدا می‌خواستند تحدید سلطنت کنند اما کم‌کم به جای قوانین دینی شروع به وضع قانون جدید کردند. طبعاً زمانی که منور الفکران می

قسمت فوق قابل توجه است این که: محتوای فکری مشروطه چیزی جز اندیشه‌های سیاسی غرب نبود. این نکته‌ای است که در صدر مشروطه تنها شیخ بدان پی برد، حضرت امام با اشاره با این مطلب در ادامه سخن فوق می‌فرماید: حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه بلکه مشروطه است البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین و آرای اشخاص و اکثریت باشد.» این مطلب را شیخ مکرر در سخنان خود مطرح کرده بود. البته اگر کسانی چون مرحوم نائینی از آن دفاع می‌کردند طبعاً به معنای نفی نظرات شیخ از لحاظ فکری نبود آنها به دلایل مختلف تنها محدودیت سلطنت را از مشروطه اراده می‌کردند، چیزی که شیخ نیز در ابتدا همان تصور را از مشروطه داشت، مرحوم نائینی ظاهراً گمان می‌کرده که اساساً مخالفین مشروطه آن را غصب حکومت امام زمان (علیه السلام) می‌دانند لذا در صدر توجیه برآمده و در غیبت امام (علیه السلام)، مشروطه را به عنوان حداقل چیزی که می‌تواند بدان اعتماد داشت مطرح می‌کرد. البته اگر مسأله در همین جهت منحصر بود که مشروطه به معنای تحدید سلطنت است. و در واقع این طور نیست. سخن کاملاً درستی بود. طبعاً تصور یک حکومت اسلامی در آن زمان به شکلی که بعدها حضرت امام تبیین

گـریـز:

## مظهر شعارهای انقلاب

گریزی برویژگی‌های شهیدرئیزی  
در بیان رهبر انقلاب



سخن از رئیس جمهوری است که هنگام انتشار خبر سانحه، رهبر معظم انقلاب اسلامی درباره‌ی او فرمودند: «همه دعاکنند، سلامت این جمع خدمتگزار را، که در رأسشان رئیس جمهور محترم و #مغتنم قرار دارد. خدمتگزاری آنها و تلاش‌شان برای کشور، نعمت بزرگی است امیدواریم خدای متعال این نعمت را از کشور سلب نکند.» ۱۴۰۳/۰۲/۳۰، اما به تقدیر الهی با یک «حادثه‌ی ناگوار در اثنای یک تلاش خدمت‌رسانی» ۱۴۰۳/۰۲/۳۱ به دیار الهی شتافت. یکی از پدیده‌های ارزشمند این بود که «خوشبختانه در بیانات رئیس جمهور محترم، جناب آقای رئیسی، در تبلیغات انتخابات و غیره، تکیه بر روی

خواستند باکنار گذاشتن دین، امر «قانون» را سر و سامان داده و لذا رضایت نمی‌دادند که مشروطه، مشروعه شود، برای شیخ آشکار شد که مسأله غیر از تحدید سلطنت بوده و فی الواقع تحدید مذهب در میان است. تفاوت بین دو نگرش در ارتباط با حکومت که یکی مبتنی بر رأی اکثریت مردم و دیگری بر اساس شرع باشد برای شیخ کاملاً آشکار بوده و اساس مخالفتش نیز با مشروطه همین بود.

یکی از توفیقات بزرگ دولت آقای رئیسی «زنده کردن امید و اعتماد در مردم است... مجموع عملکرد دولت- چه شخص رئیس جمهور محترم، چه مسئولین در بخش‌های مختلف- به مردم این احساس را داد که دولت وسط میدان است، مشغول کار است، دارد تلاش میکند و برای آنها خدمت میکند، میخواهد خدمت‌رسانی بکند؛ این [کار]، امید مردم را و اعتماد مردم را تا حدود زیادی احیا کرد.» ۱۴۰۱/۰۶/۰۸

یک توفیق مهم دیگر «حضور بی‌واسطه و پُر حجم آقای رئیس جمهور در میان مردم» بود. ۱۴۰۱/۰۶/۰۸

«اینکه با مردم، صمیمی و خصوصی و متواضعانه حرف می‌زنید، رفت‌وآمد میکنید، داخل خانه‌هایشان می‌روید، روی فرششان می‌نشینید، خیلی چیز خوبی است.» ۱۴۰۱/۰۶/۰۸ و «این حرکت بسیار خوب و مستحسنی که... جناب آقای رئیسی انجام دادند که رفتند خوزستان در میان مردم، با مردم، از آنها شنیدند، با آنها حرف زدند، این یک جلوه‌ی از مردمی بودن است.» ۱۴۰۰/۰۶/۰۶

یاد در موردی دیگر «رئیس جمهور محترم از سفر خارجی برگشتند، بلافاصله رفتند کرمان سراغ سیل زده‌ها» ۱۴۰۱/۰۶/۰۸

«ساده‌زیستی و کاهش تشریفات در سلوک شخصی و حکومتی دولت، بخصوص شخص

ارزش‌های اساسی انقلاب، مکرر انجام گرفت- ایشان بر ارزش عدالت، مبارزه‌ی با فساد و امثال اینها تکیه کردند- این مسیر درستی است.» ۱۴۰۰/۰۵/۱۲

انتخاب ایشان به عنوان رئیس دولت در حقیقت «انتخاب شخصیتی مردمی و عالیقدر از تبار سیادت و علم، و مزین به پرهیزکاری و خردمندی، و دارای سوابق درخشان مدیریتی» ۱۴۰۰/۰۵/۱۲

انقلابی و جهادی بود که در این دوره اتفاق افتاد. در مدت مسئولیت ریاست جمهوری این «عالم فرزانه و خستگی‌ناپذیر و کارآزموده و #مردمی» ۱۴۰۰/۰۵/۱۲

خدمات ارزنده‌ای انجام گرفت. یکی از مهمترین موضوعاتی که دل مردم را به درد می‌آورد فساد و تبعیض و آلودگی است، که «خوشبختانه رئیس جمهور محترم در مسئولیت قوه‌ی قضائیه به این موضوع پرداختند.» ۱۴۰۰/۰۶/۰۶ و در حقیقت «ایشان در مسئولیت قبلی، حرکت مبارزه‌ی با فساد را شروع کردند.» ۱۴۰۰/۰۵/۱۲

و در عمل نشان داد که بستر فساد را در دولت بهتر میتوان ویران کرد. با همین اقدامات ارزشمند برکاتی حاصل شد «که خود همین [#فسادستیزی] هم واقعاً موجب امید مردم به ایشان و محبوبیت ایشان در بین مردم شد.» ۱۴۰۰/۰۶/۰۶

ورویکرد و عملکرد شخص رئیس‌جمهور بود که در دولت تجلی کرد. رهبر معظم انقلاب اسلامی همیشه از دولت‌ها حمایت میکنند، اما «در مورد این دولت، علاوه‌ی بر کمک، بنده با نگاه به این دوساله می‌خواهم تمجید هم بکنم؛ یعنی آنچه تا امروز در این دوسالی که این دولت بر سر کار بوده از عملکرد دولت مشاهده کرده‌ایم، مستوجب این است که ما تقدیر کنیم و تمجید کنیم از دولت.»

۱۴۰۲/۰۶/۰۸ به عنوان مثال در «سفرهای استانی همدلی صادقانه‌ی با مردم و نظارت میدانی به مسائل گوناگون مردم... نشان دهنده‌ی همدرد بودن دولت با مردم و در میدان بودن دولت است.» ۱۴۰۲/۰۶/۰۸

آنچه که از آثار حرکت دولت دیده می‌شود این است که «دولت سیزدهم، یک دولت کاملاً #کارآمد و فعال و برطرف‌کننده‌ی مشکلات زندگی مردم خواهد بود.» ۱۴۰۱/۰۶/۰۸

تحرك دولت در باب سیاست خارجی تحرك بسیار خوبی است. این سیاستی که شما [دولتمردان] اتخاذ کرده‌اید که عبارت است از ارتباط با #همسایگان، بسیار سیاست خوبی است.» ۱۴۰۲/۰۶/۰۸ چرا که علاوه بر همکاری، تقویت امنیت منطقه و خنثی‌سازی تحریم‌ها را در پی دارد و این نگاه هوشمندانه دولت بود که «جامعه را از حالت چشم‌انتظاری و نگاه به بیرون خارج کرد.» ۱۴۰۱/۰۶/۰۸

آقای رئیس‌جمهور، برای من چشمگیر است» ۱۴۰۲/۰۶/۰۸ «جناب آقای رئیسی... راحت بین مردم حضور پیدا میکنند.» ۱۳۹۹/۰۴/۰۷

یکی دیگر از کارهای ارزشمند دولت آقای رئیسی «زدودن رقابت‌های منفی از روابط بین قوا» ۱۴۰۱/۰۶/۰۸ بود که #تعامل خوبی را بین قوا و مجموعه‌ی مدیریتی کشور پدید آورد. از سوی دیگر «طبیعت بعضی از دولت‌ها این است که فردا قربان امروز میکنند؛ این دولت این کار را نکرده» ۱۴۰۲/۰۶/۰۸ و همچنین «این دولت از فرافکنی و بهانه‌تراشی احتراز کرده و مسئولیت‌پذیر بوده» ۱۴۰۱/۰۶/۰۸ و در مورد زیرساخت‌های مهم مدیریتی کشور «کارهای بزرگ وزیربنائی را انجام داده که اثرش ممکن است امروز به طور کامل ظاهر نشود، اما بالاخره ظاهر خواهد شد.» ۱۴۰۲/۰۶/۰۸

دست‌هایی در کار بود که #آرمان‌های انقلاب و شعائر اسلامی را به فراموشی بسپرد، اما در دولت آقای رئیسی «شعارهای اسلام، مثل عدالت‌طلبی، مثل پرهیز از انحراف‌گری، حمایت از #مستضعفان، استکبارستیزی که اینها شعارهای اصلی انقلاب است؛ اینها در زبان‌ها برجسته‌تر شده، واضح‌تر شده، و این خیلی چیز خوبی است.» ۱۴۰۱/۰۶/۰۸ و قطعاً بخش مهمی از اینها برگرفته از روحیه

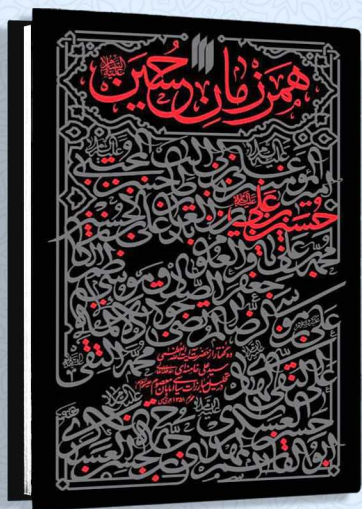
رئیس‌ی عزیز خستگی نمیشناخت» (۱۴۰۳/۰۲/۳۱) تمام اوقات او در سفرها و جلسات و دیدارها برای گره‌گشایی از کار مردم بود (در این حادثه‌ی تلخ، ملت ایران، خدمتگزار صمیمی و مخلص و باارزشی را از دست داد. برای او صلاح و رضایت مردم که حاکی از رضایت الهی است بر همه چیز ترجیح داشت، از این رو آزرده‌گی‌هایش از ناسپاسی و طعن برخی بدخواهان، مانع تلاش شبانه‌روزش برای پیشرفت و اصلاح امور نمی‌شد) (۱۴۰۳/۰۲/۳۱) اکنون هرچند این عنصر مومن و انقلابی و جهادی و مدیر خدمتگزار آسمانی شده، اما راه و رسم او باقی و ماندگار است.

اکنون ما (با اندوه و تاسف فراوان خبر تلخ درگذشت شهادت گونه‌ی عالم مجاهد، رئیس جمهور مردمی و باکفایت و پرتلاش، خادم‌الرضا علیه‌السلام جناب حجه‌الاسلام و المسلمین آقای حاج سید ابراهیم رئیسی) را در یافت کردیم. شخصی از بین ما رفت که تمام شبانه‌روز خود را صرف کار و مجاهدت میکرد و در «همه‌ی مدت مسئولیت این انسان بزرگوار و فداکار چه در دوران کوتاه ریاست جمهوری و چه پیش از آن، یکسره به تلاش بی‌وقفه در خدمت به مردم و به کشور و به اسلام سپری شد.» (۱۴۰۳/۰۲/۳۱)



مقام معظم رهبری:

نقش کتاب یک نقش بی بدیل است، البته بهترین کتاب‌ها، کتابی است که انسان را به سمت خداوند و ارزش‌های والا و انقلابی هدایت کند، و امیدواریم کتاب جایگاه حقیقی خود را در جامعه بیابد. ۱۳۹۷/۰۲/۲۱



اثر به خلق نظریه انسان ۲۵۰ ساله پرداخته است و امام سجاد (ع) تا امام حسن عسکری (ع) را هم‌زمان امام حسین (ع) عنوان کرده است. از جمله تفاوت‌های این اثر با کتاب انسان ۲۵۰ ساله، وجود انسجام در مطالب و بیان

## بی بدیل:

معرفی کتاب خوب و خواندنی

## هم‌زمان حسین (ع) نوشته رهبر معظم انقلاب

هم‌زمان حسین، کتابی است که سخنرانی‌های آیت‌الله خامنه‌ای در محرم سال ۱۳۵۱ ش در آن به صورت متنی ارائه شده است. در این اثر، مسائلی چون نظریه انسان ۲۵۰ ساله، مفهوم جهاد، بررسی جهاد در سیره رفتاری امامان شیعه و شناخت توطئه دشمنان برای تحریف چهره مبارزاتی آنان مورد توجه قرار گرفته است. این کتاب در سال ۱۳۹۶ ش منتشر شده است. هم‌زمان حسین، مشتمل بر مجموعه سخنرانی‌هایی است که محرم سال ۱۳۹۳ ق مصادف با ۱۳۵۱ ش در فضای ملتهب سیاسی-مذهبی پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ش، صورت گرفته است. سید علی خامنه‌ای، سخنران این جلسات، از مبارزان با حکومت پهلوی در آن دوران به‌شمار می‌رفت. این سخنرانی‌ها در هیئت انصارالحسین در تهران نطق شده اند. خامنه‌ای در این سخنرانی‌ها به اهمیت شناخت صحیح امامان، شناخت توطئه دشمنان برای تحریف چهره مبارزاتی آنان و معنای جهاد پرداخته است. نویسنده در این

نکات بیشتر در زمینه اخلاقی و تاریخی است. در تألیف اثر سعی شده است تا کمتر به لحن گفتار گونه نویسنده تصرف شود تا خواننده ارتباط بهتری را با متن پیدا کند. کتاب هم‌زمان حسین، شامل ده سخنرانی از سید علی خامنه‌ای است که موضوع آنها، عنصر مبارزه در سیره امامان شیعه می‌باشد. ده گفتار این کتاب به ترتیب و بر اساس فهرست این کتاب عبارتند از: گونه‌های مختلف بحث درباره مسئله امامت، اهمیت شناخت چهره و سیره حقیقی ائمه، فلسفه و هدف امامت، انسان ۲۵۰ ساله مبارزه، دوران‌های چهارگانه

امامت، بررسی برهه آغازین دوره چهارم امامت، حیات سیاسی امام صادق (ع)، اقدامات حاد ائمه و برخورد با علما و شعرا درباری، امامزادگان انقلابی و تقیه، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی (دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای) این اثر را از روی فایل‌های صوتی از جلسات سخنرانی سید علی خامنه‌ای استخراج و تنظیم و در سال ۱۳۹۶ ش آن را منتشر کرده است. در پیاده‌سازی سخنرانی جلسات نهم و دهم، به جهت نبود فایل صوتی، به متن نسخه پیاده‌شده این آثار اکتفا شده است.





نشریه تخصصی بصیرت و سیاست

بسیج مدرسه علمیه بقیه الله ﷺ

@ b a s i j \_ m e b q

بسیج مدرسه علمیه حضرت بقیة الله

@ b a s i j \_ m e b q

